

❖ مست و هشیار ❖	درس ۱
❖ تاریخ ادبیات ❖	دوم
دیوان اشعار، پروین اعتصامی	

۱ محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست»
قلمرو زبانی: * محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود / گریبان: یقه / «ش» در گریبان: نقش مضاف الیه / * افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند / دوست: نقش منادا و منظور محتسب است / بیت: شش جمله به شیوه عادی / این: نقش نهاد / پیراهن: نقش مسند.
قلمرو ادبی: گریبان و پیراهن: تناسب / است و نیست: تضاد / پیراهن است، افسار نیست: طنز دارد / واج آرایی «م» «س» «ت» / مست و است: جناس ناقص اختلافی / مست: آرایه تکرار / پیراهن: مجاز از یقه پیراهن.
قلمرو فکری: مأمور اجرای احکام دین، مستی را در راه دید و یقه‌اش را گرفت. مست گفت: دوست عزیز! این که گرفته‌ای یقه پیراهن است نه افسار!

مفاهیم: برخورد غیر اخلاقی و غیر انسانی مأمور با متهم. / اعتراض مست نسبت به رفتار نادرست محتسب.
 ۲ گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی» گفت: «جرم راهرفتن نیست، ره هموار نیست»
قلمرو زبانی: مستی: مست هستی / افتان و خیزان: تلو تلو خوران / بیت: شش جمله / جمله پنجم: شیوه بلاغی و بقیه جملات عادی
قلمرو ادبی: ره هموار نیست: کنایه از گستردگی فساد در جامعه / می‌روی و راهرفتن: تناسب و اشتقاق / افتان و خیزان: تضاد / ره: استعاره از جامعه نابسامان / گفت: آرایه تکرار / واج آرایی «ر» / بیت حسن تعلیل دارد.
قلمرو فکری: محتسب گفت: تو مست هستی و به همین سبب نامتعادل راه می‌روی. مست جواب داد: تقصیر راهرفتن من نیست، راه ناهموار است.
مفاهیم: اوضاع نابسامان جامعه. / ظاهربینی محتسب.

۳ گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی برم» گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»
قلمرو زبانی: می‌باید: لازم است / رو و آی: هر دو فعل امر به معنای برو و بیا / بیت: هفت جمله / خانه: نقش متمم / بیدار: نقش مسند
قلمرو ادبی: بیدار: ایهام: ۱. بیدار؛ مقابل خواب ۲. هشیار / صبح و شب: تضاد / رو و آی: تضاد / گفت و قاضی: آرایه تکرار.
قلمرو فکری: گفت: لازم است تو را تا خانه قاضی ببرم. مست جواب داد: تا فردا صبح صبر کن؛ زیرا نیمه‌شب است و قاضی بیدار و هشیار نیست.

مفاهیم: نبودن عدالت و ضعف در دستگاه قضاوت. / غفلت حاکمان.

۴ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»
قلمرو زبانی: * والی: حاکم، فرمانروا / سرای: منزل، خانه / را فک اضافه: والی را سرای: سرای والی / شویم: برویم / * خمار: می‌فروش / خانه خمار: میخانه / بیت: شش جمله / عبارت «معلوم است» در مصراع دوم به قرینه معنایی (معنوی) حذف شده است / سرا: نقش نهاد / والی: نقش مضاف الیه.

قلمرو ادبی: والی: آرایه تکرار / است و نیست: تضاد / خانه و سرا: تناسب و رابطه ترادف / جا و کجا: جناس ناقص افزایشی.

قلمرو فکری: گفت: خانه فرمانروا (حاکم) نزدیک است، آنجا برویم. مست جواب داد: از کجا معلوم است که حاکم خودش در میخانه نباشد؟

مفاهیم: ریاکاری و دورویی حاکمان. / بی قانونی. / فساد پنهان حاکمان.

۵ گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی: تا: تا زمانی که / * داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد / داروغه را: به داروغه (داروغه: متمم) / بیت: پنج جمله

قلمرو ادبی: مسجد و گفت: آرایه تکرار / گفت و گوییم: اشتقاق.

قلمرو فکری: گفت: تا زمانی که بروم و شب‌گرد را خبر کنم، تو در مسجد بخواب (بمان). مست گفت: من گناهکارم و مسجد جای افراد بد نیست.

مفاهیم: بی اطلاعی محتسب از قوانین شرعی. / مسجد جای بدکاران نیست.

۶ گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

قلمرو زبانی: * دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار

در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است / * درهم: درم، مسکوک نقره، که در گذشته به عنوان پول رواج داشته و ارزش

آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است / وارهان: نجات بده / شرع: دین، مذهب / بیت: پنج جمله

قلمرو ادبی: دینار دادن: کنایه از رشوه / درهم و دینار: تناسب و مجاز از پول / گفت و کار و دینار: آرایه تکرار / واج آرایه «ر».

قلمرو فکری: گفت: مخفیانه پولی (رشوه‌ای) به من بده و خودت را خلاص کن. مست گفت: در دین، رشوه‌خواری جایگاهی ندارد

و حرام است.

مفاهیم: رشوه‌خواری محتسب. / حرام بودن رشوه در دین.

۷ گفت: «از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده‌است، جز نقشی ز پود و تار نیست»

قلمرو زبانی: از بهر: برای / * غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن / پود: نخ‌های افقی پارچه / تار: نخ‌های عمودی

پارچه / غرامت: نقش متمم / جامه: نقش مفعول / «ت» در جامه‌ات: نقش مضاف الیه / بیت: پنج جمله / جامه در جمله چهارم

و پنجم به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: جامه و پود و تار: تناسب / جز نقشی ز پود و تار نیست: کنایه از کهنگی لباس / تار و پود: تضاد / گفت: آرایه تکرار.

قلمرو فکری: گفت: به عنوان جریمه و تاوان، لباس را از تنت بیرون می‌آورم. مست جواب داد: لباسم پوسیده و کهنه است و

ارزشی ندارد.

مفاهیم: فقر. / ظلم و بی قانونی.

۸ گفت: «آگه نیستی کز سر درافتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست!»

قلمرو زبانی: آگه: مخفف آگاه / «ت» در درافتادت: نقش مالیه / عار: ننگ، رسوایی، بدنامی / باید: لازم است / بیت: شش جمله

قلمرو ادبی: سر و کلاه: مراعات نظیر و تکرار / کلاه از سر افتادن: کنایه از تعادل نداشتن / مصراع دوم: ضرب‌المثل /

سر و عقل: تناسب / کلاه از سر افتادن: ایهام: ۱. تعادل نداشتن ۲. رسوایی.

قلمرو فکری: گفت: تو هوشیاریات را از دست داده‌ای و نمی‌دانی که کلاه از سرت افتاده است. مست گفت: در سر باید عقل باشد، بی‌کلاهی عیب و عار نیست.

مفاهیم: مستی و بی‌تعادلی. / عقل و دانش از ظاهر آراسته مهمتر است. / سطحی‌نگری محتسب.

۹ گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی‌خود شدی» گفت: «ای بیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست!»

قلمرو زبانی: بی‌خود: مست / بیهوده‌گو: نقش منادا / بیت: شش جمله / می: نقش مفعول / بی‌خود: نقش مسند.

قلمرو ادبی: کم و بسیار: تضاد / گفت: آرایه تکرار / بی‌خود شدن: کنایه از مستی بسیار.

قلمرو فکری: گفت: یقیناً زیاد شراب نوشیده‌ای که چنین مست شده‌ای. مست گفت: ای نادان! در شرع، کم و زیاد خوردن شراب مطرح نیست و در هر صورت، شراب حرام است.

مفاهیم: سطحی‌بودن سخن محتسب. / ناپسندی مطلق گناه و معصیت.

۱۰ گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!»

قلمرو زبانی: باید: لازم است / * حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم / هشیار مردم: مردم هشیار / بیت: شش جمله

قلمرو ادبی: مست و هشیار: تضاد / گفت و هشیار: آرایه تکرار.

قلمرو فکری: گفت: لازم است شخص هوشیاری، مجازات شرعی را بر مست اجرا کند. مست گفت: هوشیاری نمی‌توانی پیدا کنی؛ زیرا کسی در این شهر و دیار، هوشیار و آگاه نیست.

مفاهیم: غفلت عمومی جامعه. / فراگیری فساد و مستی در جامعه. / گناهکار بودن همه. / تهدید به مجازات.

کارگاه متن پژوهی

درس دوم

قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

□ گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حد زند. ✓ ← محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. / ✓ ← حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم.

□ از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم ✓ ← غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن.

۲ فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

□ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

✓ شویم: رویم، برویم / نیست: وجود ندارد

□ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست

✓ نیست اول: نمی‌باشد / نیست دوم: وجود ندارد

(* زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد / * اکراه: ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری)

□ ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم ✓ ← می‌شویم: خواهیم شد، می‌گردیم

قلمرو ادبی

۱ سروده زیر را از نظر شیوه گفت‌وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت‌وگو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

۱ نخستین بار گفتش کز جایی؟ بگفت از دار ملک آشنایی

قلمرو زبانی: * ملک: سرزمین، کشور، مملکت؛ دار: ملک؛ دارالملک، پایتخت / * دار: ملک؛ سرزمین / بیت: چهار جمله / «ش» در گفتش: نقش متمم.

قلمرو ادبی: آشنایی: مجاز از عشق / دار: ملک آشنایی: اضافه استعاری / بار و دار: جناس ناقص اختلافی / واج آرایی: «ا».

قلمرو فکری: ابتدا خسرو به فرهاد گفت: تو اهل کجا هستی؟ فرهاد در پاسخ گفت: از سرزمین عشق و دوستی هستم.

۲ بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت انده خرنده و جان فروشند

قلمرو زبانی: * صنعت: پیشه، کار، حرفه / انده: مخفف اندوه / بیت: پنج جمله / انده و جان: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: خرنده و فروشند: تضاد / انده خرنده - جان فروشند: استعاره مکنیه / انده خریدن: کنایه از تحمل غم / بگفت: آرایه تکرار / جان فروختن: کنایه از جان‌فشانی در راه معشوق.

قلمرو فکری: خسرو گفت: شغل مردم آن‌جا چیست؟ فرهاد پاسخ داد: جانشان را در راه عشق می‌فروشند و در مقابل، غم عشق را می‌خرند.

مفاهیم: جان‌فشانی عاشق در راه معشوق. / عاشق، غم عشق را به جان می‌خرد.

۳ بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست

قلمرو زبانی: ادب: رفتار پسندیده / عشق بازان: عاشقان / عجب: عجیب، شگفت آور / بیت: چهار جمله / این: نقش نهاد

قلمرو فکری: خسرو گفت: جان دادن، رفتار پسندیده‌ای نیست. فرهاد پاسخ داد: این کار از عاشقان عجیب نیست.

۴ بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان

قلمرو زبانی: از دل: از ته دل، از صمیم قلب / بدین سان: اینگونه، اینطور / بیت: پنج جمله / حذف فعل «می‌گویم» در جمله پایانی

قلمرو ادبی: بگفت و دل: آرایه تکرار / از دل عاشق شدن: کنایه از با تمام وجود عاشق شدن / بگفت و می‌گویی: اشتقاق.

قلمرو فکری: خسرو گفت: از ته دل اینگونه عاشق شده‌ای؟ فرهاد گفت: تو می‌گویی من قلباً عاشق شده‌ام؛ ولی سراسر وجودم

عشق به اوست.

مفاهیم: عاشق با تمام وجودش معشوق را دوست دارد.

۵ بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

قلمرو زبانی: مهر: محبت، عشق / خفته: خوابیده / بیت: چهار جمله / دل: نقش مفعول / «ش» در مهرش: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: پاک و خاک: جناس ناقص اختلافی / دل از مهر کسی پاک کردن: کنایه از فراموش کردن عشق کسی /

خفته در خاک بودن: کنایه از مُردن / واج‌آرایی «ک» / کی و که: جناس ناقص افزایشی.

قلمرو فکری: خسرو گفت: چه زمانی عشق شیرین را فراموش می‌کنی؟ فرهاد در پاسخ گفت: زمانی که مُرده باشم.

مفاهیم: وفاداری عاشق تا لحظه مرگ.

۶ بگفت او آن‌من شد زو مکن یاد بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد؟

قلمرو زبانی: آن‌من: مال، متعلق به / زو: مخفف از او / مصراع دوم: استفهام انکاری / بیت: پنج جمله / این: نقش مفعول.

قلمرو فکری: خسرو گفت: شیرین متعلق به من است، دیگر به او فکر نکن. فرهاد گفت: من بیچاره عاشق، نمی‌توانم فکر شیرین

را از ذهنم دور کنم.

مفاهیم: فراموش نکردن معشوق.

۷ چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش

قلمرو زبانی: چو: وقتی که / عاجز: درمانده، ناتوان / * صواب: درست، پسندیده، مصلحت / بیت: دو جمله به شیوه بلاغی /

عاجز: نقش مسند / «ش» در جوابش: نقش مضاف‌الیه (جواب او) / «ش» در صوابش: نقش متمم (برای خود درست).

قلمرو ادبی: جواب و صواب: جناس ناقص اختلافی / جواب و پرسیدن: تضاد و تناسب.

قلمرو فکری: وقتی خسرو در پاسخ دادن به فرهاد درمانده و ناتوان شد، دیگر صلاح ندید که بیش از این از فرهاد چیزی بپرسد.

مفاهیم: ناتوانی در پاسخ‌گویی.

۸ به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی

قلمرو زبانی: خاکی: منسوب به خاک، زمینی / آبی: منسوب به آب، آبی / حاضر جواب: آماده پاسخ دادن / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: خاکی و آبی: تضاد و مجاز از تمام موجودات / واج آرای «د».

قلمرو فکری: خسرو به همراهان و اطرافیان خود گفت: از بین تمام موجودات، کسی را اینگونه حاضر جواب ندیده‌ام.

مفاهیم: حاضر جواب بودن.

✓ شیوه گفت‌وگو در این سروده و درس به صورت بحث و مجادله است که در اصطلاح ادبی «مناظره» نام دارد.

② متن درس از نظر شیوه بیان (جد - طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

❖ با محتسب عیب مگوید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است (* مدام: همیشه، پیوسته، می)

✓ هر دو شاعر، با بهره‌گیری از طنز، سعی می‌کنند با زبان ساده به ترسیم فساد و ریاکاری جامعه عصر خود بپردازند.

..... قلمرو فکری

① هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

□ گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» ✓ (رشوه‌خواری)

□ گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست» ✓ (نابسامانی و فساد جامعه)

② در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	✓ عدم توجه به ظاهر، سطحی‌نگری محتسب و عقل‌گرایی مست
بیت نهم	✓ ناپسندی مطلق گناه و معصیت و سطحی‌بودن نگاه محتسب

③ درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

□ دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

(* واعظ: پنددهنده، سخنور اندرزگو / * تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری)

✓ با بیت چهارم ارتباط دارد؛ اهمیت ندادن مست به سخنان محتسب و فریب نیرنگ‌های ریاکاران را نخوردن.

□ گفت مست: «ای محتسب، بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟»

(*گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن:

مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو)

✓ با بیت هفتم ارتباط دارد؛ بیان فقر حاکم بر جامعه و زورگیری مأموران حکومت و رشوه‌خواری آن‌ها.

📌 تاریخ ادبیات	📌 شعرخوانی
حافظ	در مکتب حقایق

۱ ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی: بی خبر: ناآگاه، بی اطلاع / صاحب خبر: آگاه، مطلع / راهرو: راهرونده، سالک / راهبر: رهبر، راهنما / بیت: پنج جمله.

قلمرو ادبی: بی خبر: کنایه از ناآگاه از رازهای دنیای عاشقی / صاحب خبر: کنایه از عارف آگاه به راه و روش عشق / صاحب خبر شدن: کنایه از شناخت پیدا کردن / راهرو بودن: کنایه از پیروی کردن / واج آرای «ب» / بی خبر و صاحب خبر - راهرو و راهبر: تضاد.

قلمرو فکری: ای بی خبر از معرفت و عشق! تلاش کن تا عارف آگاه شوی. تا وقتی رونده راه حقیقت نباشی، نمی توانی به مقام هدایت خلق برسی.

مفاهیم: دعوت به کمال در راه عرفان. / آموختن و پیشرفت.

۲ در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: * ادیب: آداب دان، ادب شناس، سخن دان، در متن درس به معنای معلم و مربی است / مکتب: جای درس خواندن /

حقایق: ج حقیقت، درستی ها، راستی ها / هان: حرف تنبیه و آگاهی، به هوش باش، آگاه باش / بیت: چهار جمله / پدر: نقش مسند

قلمرو ادبی: مکتب حقایق: مجاز از جایگاه یادگیری حقایق / ادیب عشق: اضافه تشبیهی و ایهام: ۱. معلمی که درس عشق

می دهد ۲. عشق مانند معلم است / پسر: نماد سالک و راهرو بی تجربه ناآگاه / پدر: نماد رهبر و مرشد صاحب خبر آگاه /

پسر و پدر: تضاد و جناس ناهمسان / مکتب و ادیب: تناسب / پدر شدن: کنایه از راهنما شدن و به پختگی رسیدن در راه عشق.

قلمرو فکری: ای جوینده حقیقت، آگاه باش! و تلاش کن در مدرسه حقیقت جویی از عشق درس بیاموزی تا روزی به مقام پیر

عارف برسی.

مفاهیم: تلاش برای رسیدن به کمال و مقام ارشاد دیگران.

۳ دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی: کیمیا: اکسیر، ماده ای که به عقیده گذشتگان می توانست مس را تبدیل به طلا کند / بیت: سه جمله / مردان: نقش متمم

قلمرو ادبی: مس وجود - کیمیای عشق: اضافه تشبیهی / دست شستن از چیزی یا کاری: کنایه از رها کردن آن چیز یا کار /

مس و زر: تضاد / تو مانند مردان ره - تو مانند زر: تشبیه / مردان ره: کنایه از عارفان و اهل طریقت / زر: نماد کامل بودن /

مس: نماد ناقص بودن / زر شدن: کنایه از باارزش شدن / واج آرای مصوت بلند «ی».

قلمرو فکری: مانند مردان راه عشق، وجود بی ارزش خود و تعلق به مادیات را رها کن تا به کمک عشق وجودت ارزشمند شود.

مفاهیم: دعوت به ترک تعلقات دنیایی. / بهره مندی از عشق. / باارزش شدن به واسطه عشق.

۴ خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: مرتبه خویش: منزلت اصلی انسانی / بیت: سه جمله / «ت» در خورت: نقش مفعول (تو را) / خواب و خور: نهاد.

قلمرو ادبی: خواب و خور: مجاز از زندگی دنیایی و تعلقات مادی / به خویش رسیدن: کنایه از به جایگاه حقیقی رسیدن و

متعالی شدن / بی‌خواب و خور شوی: کنایه از ترک لذت‌های دنیایی و جسمانی / خواب و خور - خویش: آرایه تکرار / واج آرایی «خ»

قلمرو فکری: دلبستگی به امور دنیا تو را از مقام انسانیت دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقیات می‌رسی که خود را از همه تعلقات مادی رها کنی.

مفاهیم: ترک تعلقات دنیایی برای رسیدن به مقام والا.

۵ گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

قلمرو زبانی: اوفتد: بتابد / بالله: به خدا سوگند / فلک: آسمان / بیت: سه جمله عادی / «ت» در جانت: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: نور عشق: اضافه تشبیهی یا استعاری / دل و جان: مجاز از تمام وجود / از آفتاب خوبتر شدن: کنایه از به بالاترین درجه زیبایی رسیدن.

قلمرو فکری: اگر پرتو نور الهی بر وجودت بتابد، به خدا قسم که از خورشید آسمان هم زیباتر و پرنورتر خواهی شد.

مفاهیم: کمال بخشی عشق الهی.

۶ یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت‌بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: یکدم: یک لحظه / غریق: غرق شده / بحر: دریا / گمان مبر: شک نکن / بیت: سه جمله به شیوه عادی.

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / غریق بحر خدا شو: کنایه از به مقام فنای حق برس / بحر خدا: اضافه تشبیهی و استعاره از

معرفت الهی / هفت‌بحر: مجاز از تمام جهان مادی و تلمیح به اعتقاد گذشتگان / موی: مجاز از اندازه بسیار اندک / تر شدن:

کنایه از آلوده شدن / غریق و بحر و آب و تر: تناسب / آب هفت دریا نمی‌تواند به اندازه یک موی، کسی را تر کند: پارادوکس.

قلمرو فکری: لحظه‌ای در دریای عشق الهی غرق شو و به مقام فنای حق برس. شک‌نکن که وجودت دیگر گرفتار آلودگی جهان مادی نمی‌شود.

مفاهیم: با خدا بودن، سبب حفاظت انسان در برابر خطرات و مشکلات است.

۷ از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

قلمرو زبانی: * ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت / بیت: دو جمله / همه: نقش تبعی بدل.

قلمرو ادبی: از پای تا سر: مجاز از تمام وجود / بی‌پا و سر شدن: کنایه از نادیده گرفتن وجود مادی / پا و سر: تضاد و تکرار /

در و سر: جناس ناقص اختلافی (ناهمسان).

قلمرو فکری: اگر در راه خدای بزرگ قدم برداری و به مادیات بی‌توجه شوی، تمام وجودت غرق نور خداوند خواهد شد.

مفاهیم: ترک تعلقات دنیایی موجب نورانیت شخص می‌شود.

۸ وجه خدا اگر شود منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: * وجه: ذات، وجود / منظر: جای نگریستن / نظر: نگریستن، چشم، نگاه / بیت: سه جمله / «ت» نقش مضاف الیه.

قلمرو ادبی: وجه: ایهام تناسب: ۱. ذات و وجود (✓) ۲. صورت و چهره (X) که با منظر و نظر تناسب دارد / وجه خدا: مجاز از رضایت خدا / منظر نظر شدن: کنایه از مورد توجه قرار گرفتن / منظر و نظر: جناس ناقص افزایشی و اشتقاق / صاحب نظر شدن: کنایه از معرفت و بصیرت یافتن.

قلمرو فکری: اگر خداوند و کسب رضایت او مورد توجهات باشد، یقین داشته باش که از آن پس، صاحب آگاهی خواهی شد.

مفاهیم: خشنودی خداوند باعث بصیرت انسان می شود.

۹ بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی: هستی: زندگی، وجود / زیر و زبر: سرنگون و ویران / بیت: سه جمله / زیر و زبر: نقش مسند / هیچ: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: بنیاد هستی: اضافه استعاری / زیر و زبر: آرایه تکرار و تضاد / زیر و زبر شدن: کنایه از نابودی / واج آرای «د»، «ر»

قلمرو فکری: اگر در راه خدا، وابستگی های مادی و دنیادوستی تو نابود شود، از این دگرگونی ترس به خود راه نده؛ زیرا اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو می باشد.

مفاهیم: عشق به خداوند، موجب کمال و ثبات روح انسان است.

۱۰ گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگاه اهل هنر شوی

قلمرو زبانی: هوا: میل و اشتیاق، هوا و هوس / درگاه: مخفف درگاه، در خانه / بیت: چهار جمله / حافظا: شبه جمله (۱ جمله)

قلمرو ادبی: سر: مجاز از فکر و اندیشه / خاک درگاه کسی شدن: کنایه از تواضع و فروتنی / اهل هنر: کنایه از عارفان / هوا: ایهام تناسب: ۱. میل و اشتیاق و هوس و آرزو (✓) ۲. هوای آسمان و آب و هوا (X) که با خاک تناسب دارد.

قلمرو فکری: ای حافظا! اگر در آرزوی رسیدن به معشوق هستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن و متواضع باشی.

مفاهیم: تواضع در مقابل مردان با فضیلت. / پیروی از عارفان حقیقی، موجب رسیدن به معشوق ازلی است.

درک و دریافت.....

① برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

✓ لحن ملایم و پند و اندرزی؛ زیرا این شعر، آیینۀ عرفان حافظ است که با زبانی تعلیمی و اندرزگونه بیان شده است؛

پس باید با لحن ملایم و اندرزی خوانده شود تا در مخاطب اثرگذار باشد.

② مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید.

الف) بیت های سوم و پنجم (✓ کمال یافتن به وسیله عشق الهی)

ب) بیت های ششم و نهم (✓ عشق الهی باعث ثبات روحی و رهایی از اوج و فرود و گرفتاری است)